



مرکز تحقیقات دارالحديث

میراث احمد شریعہ

دفتر سوم

بہ کوشش

علی صدراپی خویی

ہمدی مہرزی

اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

مهریزی، مهدی، ۱۳۴۱ - ، گردآورنده.

میراث حدیث شیعه : ۳ / به کوشش مهدی مهریزی و علی صدرايي
خوبی . - قم : مؤسسه فرهنگی دارالحدیث ، ۱۳۷۸ .
۴۹۲ ص .

کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱. احادیث شیعه - مجموعه ها. ۲. اربعینیات ۳. احادیث - اجازه ها.
۴. احادیث خاص ۵. حدیث - علم الدراية. الف . عنوان . ب . صدرايي خوبی ،
علی، ۱۳۴۲ - ، گردآورنده همکار.

۲۹۷ / ۲۱۸

BP ۱۴۱ / م ۹ م ۹

ISBN : 964 _ 5985 _ 82 _ X

شابک: X-۸۲-۵۹۸۵-۹۶۴



مرکز تحقیقات دارالحدیث

میراث حدیث / ۳

به کوشش:

مهدی مهریزی

علی صدرايي خوبی

همکاران این دفتر:

حسین گودرزی، قاسم شیرجعفری، رضا محمدی، ابوالفضل حافظیان

ویراستار فارسی: سید محمد دلال موسوی، ویراستار عربی: قاسم شیرجعفری

حروف نگاری و صفحه آرایی: تحسین پورسماوی و فخرالدین جلیلود

دفتر میراث حدیث شیعه: قم، خیابان ۱۹ دی، کوچه دهم، پلاک ۲۱

نشانی برای مکاتبه: قم، ص. پ. ۳۴۳۱ / ۳۷۱۸۵: تلفن: ۷۱۱۷۴۵، نمابر: ۷۱۹۱۹۰

نشانی در اینترنت: <http://www.hadith.net/magazine/mirath.htm>

پست الکترونیک: magazine@hadith.net

فهرست

متون حدیثی

شرح و ترجمه حدیث

آغاز دفتر ۷

بِرَ الْإِخْوَانِ ۱۳

از مؤلفی ناشناخته / تحقیق: مهدی هوشمند

الأربعین فی إثبات إمامة أمير المؤمنين ﷺ ۳۳

شیخ محمد مفید شیرازی / تحقیق: محمد برکت

شرحان لحديث «هل رأيت رجلاً» ۱۴۱

مکلا علی نوری / تحقیق: حامد ناجی اصفهانی

شرح حدیث «أنا الله لا إله إلا أنا...» ۱۶۱

محمد مؤمن بن قوام الدین محمد حسینی

شرح حدیث حقیقت ۱۸۳

علامه حلی / تحقیق: مهدی مهریزی

۱۹۹ شرح دعای کمیل

میرزا ابوالحسن لاری / تحقیق: علی اوسط ناطقی

۲۶۵

نظم نثر اللثالی

ابو علی اشرف مراغی / تحقیق: محمود طیار مراغی

علوم حدیث

۳۳۱

طریق الهدایة فی علم الدراية

سید محمد مولانا / تحقیق: محمدرضا جدیدی

۳۵۷

زندگی نامه خودنوشت شیخ علی شریعتمدار

سید جعفر حسینی اشکوری

اجازات

۳۸۷

اجازات محمد قاسم و محمد جعفر نراقی

سید جعفر حسینی اشکوری

۴۱۷

اجازات المیرزا جعفر الطباطبائی الحائری

سید صادق حسینی اشکوری

۴۴۷

اجازات فیض کاشانی (۲)

ابوالفضل حافظیان

۴۵۳

اجازة سید حسن صدر به محمد امین امامی خویی

علی صدراپی خویی

آغاز دفتر

اجازه‌نامه‌ها بخشی از میراث حدیثی مسلمانان به شمار می‌روند که در سده‌های نخست هجری، نقش مهمی در انتقال نسل به نسل احادیث ایفا می‌نمودند. بعدها با تدوین و نشر مجامع حدیثی، اجازه، بیشتر جنبه تشریفی یافت و با گسترش کتابت و پیدایش صنعت چاپ، امروزه بسیار کم‌رنگ شده و روبه زوال است.

تردیدی نیست که اجازه‌نویسی، امروزه، نقشی در اعتبار سند ندارد؛ زیرا غالب احادیث، گرد آمده و به گونه‌های مختلف، ثبت شده‌اند. لیک این امر، برخی از اهل فضل را به اشتباه درافکنده و گمان برده‌اند که نباید به نگهداری و مطالعه اجازه‌نامه‌ها و کتب اجازات پرداخت و نقد عمر و مال را باید صرف دیگر شاخه‌های علوم حدیث کرد. به گمان ما این اشتباه، از آنجا نشئت گرفته که امروزه - نوعاً - از اجازه‌نامه، همان ثمر و اثر دیروز آن را انتظار می‌کشیم و با این نگاه، حق همان است. در حالی که می‌توان - و بلکه باید - به اجازه‌نامه، به عنوان گنجینه‌ای ارزشمند در حوزه فرهنگ اسلامی و فرهنگ حدیثی نگریست.

اجازه‌نامه‌ها، کشکولی از تاریخ، ادبیات، حدیث و فرهنگ عمومی جوامع اسلامی‌اند.

اجازه‌نامه‌ها، گزارشگر روحیات و خصلت‌های اجازه‌دهندگان‌اند.

اجازه‌نامه‌ها، مسئله‌های مورد اهتمام محدثان را به نمایش می‌گذارند.

اجازه‌نامه‌ها، حاوی بهترین اطلاعات کتابشناختی دربارهٔ کتب گذشتگان‌اند. اجازه‌نامه‌ها، کتب متداول و رایج گذشته را می‌نمایانند.

و...

به سخن دیگر، اجازه‌ها منبعی بسیار غنی برای مطالعهٔ تاریخ حدیث و تطورات آن به شمار می‌روند. همان‌گونه که فرهنگ عمومی جوامع انسانی را نمی‌توان از کتابهای خاصی درآورد - بلکه باید به شعرها، مثل‌ها، لباس‌ها، بازی‌ها، حرفه‌ها، محاورات و... روکرد -، به همان سان، فرهنگ عمومی حدیث‌نگاری و حدیث‌پژوهی را نیز نمی‌توان از کتب حدیث و درایه فراگرفت؛ بلکه باید به همهٔ کتابهای شرح حدیث، ترجمه‌ها، لغت‌نامه‌های حدیثی و مهمتر از همه: اجازه‌نامه‌ها مراجعه کرد.

طُرفه اینکه نگاه امروزه به اجازات - آنچنان که در میان اهل این فن رایج است -، از زاویهٔ فرهنگ عمومی حدیث است، نه از زاویه تصحیح روایت و حفظ اسناد.

برخی نویسندگان، به درستی، فواید اجازه‌نامه‌ها را برشمرده و گفته‌اند:

(۱) اعتداد و اطمینان بیشتر به گفته‌ها و نوشته‌های شخص مجاز؛

(۲) دستیابی به شرح احوال و تاریخ زندگی و زندگی‌نامهٔ علمی دانشمندان و شناخت نام و نشان و کنیه و لقب و نسب آنان و اطلاع یافتن بر طبقات و مشایخ و شاگردان و آثار ایشان که از جهت تمیز افراد از یکدیگر و تشخیص اقوال و افعال هریک از آنان و بررسی اسناد روایات، سودمند و مؤثر است؛

(۳) اطلاع یافتن بر اندیشه‌ها، گرایش‌ها و کارهای فردی و اجتماعی دانشوران؛ چون قسمتی از اجازات، متضمن گواهی‌ها و اظهار نظرهای مشایخ، نسبت به شاگردان و معاصران یا بالعکس می‌باشد و این امر در قبول یا ردّ احادیث و اقوال رسیده از ایشان، از جهت اطمینان به وثاقت یا عدم وثاقتشان، تأثیر بسزایی دارد؛

(۴) در بخشی از اجازات، نکته‌های ارزندهٔ علمی و فرهنگی فراوان نهفته است که می‌تواند در جهت شناخت تاریخ و محیط و اوضاع علمی و اجتماعی و سیاسی عصر دانشمندان و راویان، از جوانب مختلف، مفید و سودمند باشد؛

۵) در اجازه روایت حدیث، اتصال سند اخبار به کانون وحی و معدن علم و حکمت - یعنی حضرت رسول اکرم ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام -، از فواید و نتایج مهم شمرده می‌شود؛

۶) در اجازه کتاب، احراز صحّت نسبت نوشته‌ای به مؤلف آن و اعتدال بر آثار گذشتگان، قابل توجه و حائز اهمیت است.^۱



حاصل آنکه بررسی اجازه‌نامه‌ها و کتب اجازات، در شناخت زندگی پیشوایان حدیث و راویان و استادان و شاگردان ایشان که مهره‌های این زنجیره‌های حدیثی به شمار می‌روند و همچنین اطلاع از کتابها و اسنادی که در دست داشته‌اند و برخی آگاهی‌های تاریخی و اجتماعی پراکنده که معمولاً در مطاوی این اجازات و اجازه‌نامه‌ها ثبت است، بسی سودمند خواهد بود. از این نگاه، اجازه‌نامه‌ها اسناد تاریخی - فرهنگی پر اهمیتی هستند که نه فقط برای حدیث‌پژوهان، بلکه برای عموم محققان حوزه فرهنگ، نافع‌اند.

مهدی مهریزی

زمستان ۱۳۷۸

شرح و ترجمہ حدیث

شرحان لحدیث «هل رأیت رجلاً»

حکیم ملاً علی نوری

شرح حدیث «أنا الله لا إله إلا أنا...»

محمد مؤمن بن قوام الدین محمد حسینی

شرح حدیث حقیقت

علامہ حسن بن یوسف بن مطہر حلّی

شرح دعای کمیل

میرزا ابوالحسن لاری اصطهباناتی

نظم نثر اللہالی

اشرف مراغی، ابوعلی حسین بن حسن

شرحان لحديث «هل رأيت رجلاً»

حکیم ملاً علی نوری (۱۲۴۶ ق)

تحقیق: حامد ناجی اصفهانی

درآمد

بنیاد حکمت شیعی که از آغازین روزهای حیات رسول گرامی اسلام پی نهاده شد، با همت بزرگانی چون شیخ صدوق و شیخ کلینی مدون گشت. و سرانجام با نیروی ژرف اندیشه مکتب اصفهان توسط نام آورانی چون میرداماد، ملاصدرا، ملافیض کاشانی، ملاعبدالرزاق لاهیجی، ملاشمسای گیلانی، میرسید احمد علوی و... به صورت مکتب فکری نوینی پا به عرصه ظهور نهاد.

پی نهادن حکمت یسمانی میرداماد و حکمت متعالیه صدرالمآلهین، ثمره بسی دلپذیر و گوارا برخلاف خود به ارمغان آورد، تا آن جا که محور اندیشه این حکمت بر پی نهاد

احادیث قرار گرفت؛ از این رو وامداران این جریان فکری همیشه خود را در گرو تتبع و بررسی مآثورات و احادیث می‌بینند.

حکیم ملاعلی نوری، مجدد حکمت متعالیه در سده سیزدهم هجری، از آن گروه حکمایی است که بخش زیادی از عمر با برکت خود را در تحلیل این مآثورات گذارده است از این رو با گذری اجمالی بر زندگی وی در صدد ارائه یکی از آثار او در تحلیل مآثورات ولوی هستیم.

سرکار آخوند ملاعلی بن جمشید نوری از اعظام حکمای سده سیزدهم هجری است که به واسطه اشتغال مداوم و تبحر شگرف در علوم عقلی، موجب گسترش حکمت متعالیه صدرایی و جایگزینی آن به جای سایر روشهای فلسفی گردید؛ از این رو ظهور وی، یکی از مقطعهای مهم جریان فلسفی و به ویژه حکمت شیعی در این چهار قرن اخیر است.

به گزارش صاحبان تراجم، وی مقدمات علوم را در وطن خویش -نور مازندران- و قزوین فراگرفت و سپس به اصفهان مهاجرت نمود؛ و در آن سامان به نزد حکیم عارف آقامحمد بیدآبادی و میرزا ابوالقاسم مدرس به تعلّم و کسب دانش پرداخت.

وی در مدت عمر با برکت خود، از مواظبت بر احکام شرعیه غفلت نمی‌نمود و از این رو مورد احترام تمامی هم عصران خود بوده است، و در این باب حکایت‌های گوناگونی دربارهٔ ارتباط او با حجة الاسلام سید محمد باقر شفتی، حاجی کلباسی، میرزای قمی و سید علی صاحب ریاض نقل شده است.^۱

۱. ر.ک: قصص العلماء، ص ۱۵۰ و ۱۵۱؛ روضات الجنات ج ۴، ص ۴۰۹.

سرانجام وی در بیست و دوم ماه رجب المرجب سال ۱۲۴۶ هجری قمری دارفانی را وداع گفت، و بر نعش شریف او حاجی کلباسی نماز گزارد، سپس جنازه مطهر او به نجف اشرف انتقال یافت و پس از استقبال شیخ علی بن شیخ جعفر نجفی، از او، بنا به وصیتش وی را در کفش کن حرم حضرت امیرالمؤمنین در درگاه باب طوسی دفن نمودند^۱.

شاگردان:

گویند در کرسی درس مرحوم آخوند ملاعلی شاگردان بیشماری حاضر بوده‌اند که مشهورترین آنها عبارتند از:

- | | |
|--------------------------------|-----------------------------------|
| ۱- میرزا حسن نوری فرزند مؤلف | ۲- ملا عبدالله زنوزی |
| ۳- ملا محمد جعفر لنگرودی | ۴- ملا مصطفی قمشه‌ای |
| ۵- ملا اسماعیل واحد العین | ۶- سید رضی لاریجانی |
| ۷- ملا امامی قزوینی | ۸- میرزا سلیمانی تنکابنی |
| ۹- سید محمد حسین تنکابنی | ۱۰- میرزا سید محمد حسن فانی زنوزی |
| ۱۱- میرزا ابوالقاسم راز شیرازی | ۱۲- ملا محمد حلی نوری |
| ۱۳- ملا اسماعیل درب کوشکی | ۱۴- میرزا حسن چینی |
| ۱۵- حاج ملاهادی سبزواری | ۱۶- ... |

آثار^۲:

از حکیم ملاعلی نوری بیش از چهل اثر بر جای مانده که بیشتر

۱. جهت تفصیل زندگی او بنگرید: روضات الجنات، ج ۴، ص ۴۰۸ - ۴۱۰؛ قصص العلماء، ص ۱۵۰ و ۱۵۱؛ ریحانة الادب، ج ۶، ص ۲۶۱ و ۲۶۲؛ مکارم الآثار، ج ۴، ص ۱۲۶۴ - ۱۲۶۷؛ مجمع الفصحاء، ج ۲، ص ۴۹۶؛ ریاض العارفین، ص ۳۲۸؛ معجم المؤلفین، ج ۷، ص ۵۴؛ رجال بامداد، ج ۶، ص ۱۵۴؛ یادداشت‌های قزوینی، ص ۲۲۴۸؛ تاریخ حکما و عرفا، ص ۳۰ - ۴۰.

۲. مجموعه آثار مستقل حکیم ملاعلی نوری به همراه شرح مبسوط زندگانی وی، تا چندی دیگر توسط نگارنده به طبع خواهد رسید.

آنها حواشی بر کتب حکمیہ ملاصدرا و میرداماد است، آثار
مستقل وی عبارتند از:

۱- حجة الاسلام ملقب به برهان الملة در ردّ بخش سوم کتاب
«میزان الحق»

۲- تفسیر سورة توحید به نام السراج المنیر

۳- الرقعة النورية في قاعدة بسيط الحقيقة

۴- شرح حدیث زینب عطاره

۵- شرح حدیث نورانیت

۶- شرح حدیث «هل رأيت رجلاً...»

۷- رساله امامت

۸- رساله در حقیقت قرآن

۹- اجوبه مسایل گوناگون حکمی

پاره‌ای از حواشی کتب حکمی وی عبارتند از:

۱- حواشی «نبراس الضیاء» میرداماد

۲- حواشی «تقویم الايمان» میرداماد

۳- حواشی «جذوات» میرداماد

۴- حواشی «اسفار» ملاصدرا

۵- حواشی «اسرار الايات» ملاصدرا

۶- حواشی «تفسیر قرآن» ملاصدرا

۷- حواشی رساله «قضاء و قدر» ملاصدرا؛ و...

پاره‌ای از حواشی وی بر کتب علوم نقلی عبارتند از:

۱- حاشیة «تفسیر صافی» فیض کاشانی

۲- حاشیة «لهوف» سید بن طاووس و...

افزون بر این حکیم ملاعلی نوری دارای طبع لطیفی می باشد
اشعار زیر نیز از اوست:

هر آه که بود در دل ما	برقی شد و سوخت حاصل ما
راز دل ما نمی شود فاش	تا لاله بروید از گل ما



ز تنها گر کسی تنها	نشینند
ز خود تنها نشین نوری	نشینند
که سهل است	اگر تنها کس از تنها
نشینند	



حقا که علی وصی بر حق باشد	حقیت او چو حق محقق باشد
هر کس که کند حق علی را انکار	از حق مگذرد که منکر حق باشد

گذری کوتاه بر شرح حدیث «هل رأيت رجلاً»

حدیث «هل رأيت رجلاً...» یکی از احادیث منقول از مولای متقیان علی بن ابی طالب علیه السلام است که دانشمندان گوناگونی، چون میرزا ابوالقاسم قمی، ملا علی نوری، ملا محمد جعفر کبودر آهنگی، ملا مصطفی قمشه ای و غیره بر آن گزارشهای متعددی به رشته تحریر در آورده اند. با توجه بدین مطلب، تذکر دو نکته بسیار لازم می نماید:

الف: این حدیث در جوامع معتبر شیعی نقل نشده و بظاهر کهنه ترین منبع نقل آن «مشارق الانوار» حافظ رجب برسی است.
ب: شرحهای گوناگون موجود بر این حدیث حدوداً در یک مقطع زمانی خاص به رشته تحریر درآمده و گویای اشتها ر آن

در این زمان بوده است.

در هر حال با مراجعه به دو شرح ملاعلی نوری^۱ بر این حدیث می توان به نکات زیر در شرح این حدیث شریف دست یافت.

□ «هل رأیت رجلاً»، در این عبارت به دو نکته باید توجه کرد:

الف: رؤیت بر دو گونه قابل اعتبار است، رؤیت ظاهری که در عالم ناسوت با چشم سر میسر است، و رؤیت حقیقی که با چشم سیر در عالم ناسوت میسر می باشد. چه رؤیت حقیقی به معنی انکشاف و عدم حائل و واسط است که فقط در جهات مجردات به وقوع می پیوندد، لذا رؤیت چشم سر، لمحّه ای از همان انکشاف در عالم مجردات است.

ب: «رجل»، در این عبارت، نشانگر انسان کامل است که تمام کمالات او به فعلیت رسیده است. با توجه به مقام مخاطب در حدیث، در مآل، مراد از رجل یا حضرت ختمی مرتبت است و یا نفس شریف مولای متقیان.

□ «من انت... الی این»، سائل در این مقام در صدد دریافت چستی ماهیت انسان کامل است، از این رو با سه پرسش، از علت مادی و صوری، از علت فاعلی و از علت غایی این حقیقت سؤال می کند.

□ «طین» حال چون این ماده ناسوتی عجینی از آب و خاک است، می تواند حامل سه نوع از صور باشد، [۱]: صورت ملکوتی بالغ در مرتبه ولایت، [۲]: صورت فرومایه منحط در مرتبه ناسوت بالغ در مقام تفرعنیت، [۳]: صورت متوسط بین

۱. بنابر تتبع نگارنده ملاعلی نوری از بیشتر رسایل خود دو تحریر ارائه نموده است، و با توجه به مضمون این دو شرح حدیث و استواری شرح دوم، گویا این شرح متأخر از شرح اول است.

دو حقیقت ربانی و شیطانی که صورت عادی عباد الله است.
بنابراین چون از طین انسان کامل گفتگوست، طین مورد نظر از
گونه طین اول است که حامل صورت ولایت می باشد.

□ «قلت من أنا»، سائل چون از دریافت حقیقت کلام معصوم
عاجز است و از سویی هویت خود را فرومایه تر از معصوم
می داند، در چپستی خود به ورطه شک می افتد و در صدد
استفسار از آن بر می آید.

□ «قال: انت ابو تراب»^۱، حضرت وی را نیز بسان لقب خود «ابو
تراب» می خواند چه بنا به قاعده امکان اشرف و قاعده بسیط
الحقیقه طین مرتبه اعلی در بردارنده تمام کمالات مادون است و
در نتیجه در بردارنده مقام اسلام طین - یا مرتبه امتزاج آن - نیز
می باشد.

□ «قلت: فأنا انت»، سائل شگفت زده در این مقام در آستانه
اشتباه قرار می گیرد، و می پندارد که طین مرتبه دون عین همان
طین مرتبه مافوق است، لذا در صدد استفسار از این پندار بر
می آید.

□ «قال: حاشاك حاشاك» حضرت در پاسخ به این پندار با نفی
مؤكد آن، به مرتبه مقام خود اشارت می ورزند.

□ «هذا من الدين في الدين»، مطلبی که در پی گفته می گردد، از
گونه مطالب دینی ای است که در خود دین تبیین گشته است.

□ «أنا أنا»، در مرتبه ناسوتی، این حقیقت الهی به جلباب ناسوتی
درآمده و هو هویت خاص خود را دارد.

□ «أنا أنا»، این حقیقت افزون بر مرتبه ناسوتی دارای حقیقتی
علوی است که مظهر اسم جامع الهی و برزخ بین ظهور و بطون

۱. در شرح دوم، گویی شارح در تعیین مسائل به تردد افتاده است.

است.

□ «أنا ذات الذوات» این مرتبه ملکوتی از آن روی که خود مظهر مراتب است و مظهر با مظهر در این مرتبه اتحاد دارد، در تمام هیاکل متجلی است و بنیاد تمام موجودات از اوست.

□ «والذات في الذوات للذات»، این حقیقت الهی که متجلی در حقیقت محمدیه و ولایت ولویه است، افزون بر مرتبه کثرت نیز از وحدت بالاصاله نیز برخوردار است، و خود نیز در مقام وحدت دارای تعینی مستقل است.

پس حقیقت احمدیه به اعتباری هم کثرت دارد و هم وحدت، به اعتباری هم ظاهر است و هم باطن، لذا از این جهت آینه تمام نمای ذات احدی می باشد.

نسخ اساس تصحیح:

تا حال تحریر، دو شرح مستقل از حکیم ملاعلی نوری بر این حدیث به دست آمده است، در تصحیح این دو شرح به ترتیب از نسخه های زیر استفاده نموده ایم.

شرح اول:

۱- کتابخانه آیه الله العظمیٰ مرعشی نجفی، مجموعه ش ۳۸۴۰، نگاشته ابوالحسن گیلانی در دارالخلافه طهران، ۱۲۸۷ ق^۱.

شرح دوم:

۱- کتابخانه مجلس شورای اسلامی، مجموعه ش ۱۷۱۹ در ذیل رسایل ملاعلی نوری؛ این رساله دارای حواشی ای با امضای «منه دام ظله» است.

۱. فهرست نسخه های خطی کتابخانه حضرت آیت الله مرعشی، ج ۱۰، ص ۲۲۲.

حَسْبُكَ مَا رَأَيْتَ رَجُلًا قَالَ وَمَا الَّذِي هَمَّ بِكَ مِنْهُ
 مِنْ أَنْتَ بَقِيَ الْكَلْبُ فَقُلْتُ مِنْ أَيِّ قَالَ مِنْ الْكَلْبِ فَقُلْتُ رَأَيْتُ
 قَالَ بَقِيَ الْكَلْبُ فَقُلْتُ مِنْ أَيِّ قَالَ أَنْتَ أَبُو رَبِّ قُلْتُ مَا
 أَنْتَ قَالَ مَا كُنْتُ مِنْكُمْ الْعَدِيَّةُ الْيَوْمَ أَمَا أَمَا
 أَمَا دَاتِ الْمَوَاتِ وَالْمَوَاتِ وَالْمَوَاتِ لِلْمَوَاتِ قُلْتُ
 قُلْتُ لَعَنَ مَا كُنْتُ الْيَوْمَ الْيَوْمَ الْيَوْمَ الْيَوْمَ
 صَدْرُكَ لِي مَا أَمْرُكَ حَلَّ عَقِبَهُ قُلْتُ لَيْفَ هُوَ قَوْلُهُ
 لَنْزَرُ قَبْلَ الْخَوْضِ فِي شَرْحِ كِتَابِ الشَّرِيفِ مِنْ بَعْضِ الْأَلْفَاظِ الَّتِي
 وَفَّقْتُ فِيهِ عَلَى وَجْهِ دَقِيقِ الشَّرِيفِ فَلْيَعْلَمْ أَنَّ الرُّؤْيَا أَدْرَكَ الشَّيْرَ
 بِالْشَّيْرِ وَالْكَرَامَةُ الْعَلَا وَهُوَ كَالْحَصْلِ مَا دَامَ النَّاسُ بِالْجَمْعِ مَا لَمْ يَكُنْ
 الْفَاعِلُ الْأَلْفَاظِ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ وَعَجَبٌ مِنْ النَّاسِ فِي الْمَوَاتِ
 وَكَهْمٌ مِنْهُمْ فِي الْمَوَاتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَتَوَلَّوْنَ مَوَاتِي
 فَكَيْفَ رَأَيْتَ سَلَامًا لَهَا وَلَيْسَ بِهَا وَالْأَلْفَاظِ
 الْقُرْبَانِيَّةُ بِرُكُونِ الشَّيْرِ لِمَجْمَعِ الْكَلَامَاتِ وَكَأَنَّهَا عَلَى الْفَوَاتِ
 وَمَا الْفَوَاتِ وَلَوْ كَأَنَّهَا تَنْزَعُ مِنَ الْكَلَامَاتِ بِالْقُوَّةِ لَكَانَ مُضَعَلًا

الشرح الأول :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سئل: هل رأيت رجلاً؟ قال ﷺ: [رأيت رجلاً وأنا،] و إلى الآن أسأل عنه، فقلت له: مَنْ أنت؟ قال [أنا] الطين. فقلت [له]: مِنْ أين؟ قال: من الطين. فقلتُ: إلى أين؟ قال: إلى الطين. فقلتُ: مَنْ أنا؟ قال: أنت أوتراب. قلت: فأنا أنت؟! قال: حاشاك [حاشاك]، هذا من الدِّين في الدِّين. أنا أنا، أنا أنا، أنا ذات الذوات والذاتُ في الذوات^١ للذات. قال: عرفت؟ قلت: نعم! [فقال]: فأمسك!*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي»^٢
و لنذكر قبل الخوض في شرح الحديث الشريف معاني بعض الألفاظ التي

١. م: الذات.

ﷺ. راجع: «مشارك أنوار اليقين»، ص ٢٣١.

٢. طه، ٢٧.

وقعت فيه، على وجه دقيق لطيف.

فليعلم أن الرؤية إدراك الشيء بالشهود الإشراقي العياني - وهو لا يحصل مادام التعلق بالعالم الداني الفاني، إلا لمن مات قبل أن يموت^١، وخرج من الناسوت إلى الملكوت والجبروت، وولج من ملكوت السماوات والأرض بتولده مرتين^٢، و صار بسبب ذلك سلطان العالمين والنشأتين - وإن الرجولية هي كون الشخص له جميع الكمالات، وكائناً له كل النعوت وتمام الصفات. ولو كان له شيء من الكمالات بالقوة لكان منفعلاً [الف-١] وهو ينافي الرجولية بهذا المعنى، والرجولية بهذا المعنى لا يحصل مع العلاقة بالدنيا إلا للذين اتقوا وأحسنوا وبشرا شرهم بالحق آمنوا^٣.

نيسب بالغ جز رميده از هوا^٤

خلق، اطفالند جز مست خدا

و يُشعر لهذا المعنى و يؤمى إليه قوله تعالى: «رَجُلًا لَّا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ^٥».

وإن معنى لفظ الطين ما من الماء والتراب عجين، والتراب هو المادة القابلة، والماء هو الصورة الفاعلة، وتسمية المادة بالتراب لخضوعها وتواضعها عند الصورة، وتسمية الصورة بالماء لتطورها بأطوار مختلفة. والطين على أقسام ثلاثة:

[١]: طين الأنبياء والأولياء، وهو الممتزج من التراب المشرق بمثابة مادة السماوات العلوى، والماء العذب، وهو مادة العشاق المشتاقين إلى رب الأعلى.

١. إشارة إلى منقول: «موتوا قبل أن تموتوا» - «اللؤلؤ المرصوع»، ص ٩٤، وبحار الأنوار ج ٦٩، ص ٣١٧ و ج ٧٢، ص ٥٩.

٢. إشارة إلى حديث: «لن يلج ملكوت السماوات والأرض من لم يولد مرتين».

٣. اقتباس من الزمر ١٠ وغيره.

٤. لاحظ: «مثنوى معنى» ١ / ٣٤٣٠.

٥. النور، ٣٧.

[٢]: و طين الفراعنة و الكفرة و الشياطين، و هو من الماء المالح الأجاج^١ و التراب العجين^٢. و التراب المظلم، مادة العناصر الأربعة، و الماء الاجاج هو النفس الشريرة البعيدة عن الرحمة.

[٣]: و طين الإسلام، و هو الممتزج من الطينين، لأنه خُلق من المادتين و الصورتين، و هو المراد من سلالة من طين في قوله تعالى: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ﴾.

ثم مادة العناصر في الإنسان هي البدن الفاني الدائر الغير الباقي. و نظير مادة العناصر [ب - ١] مادة الأفلاك [و] هو الروح البخاري الذي هو مركب الروح الباقي، و الماء العذب فيه هو العقل الذي عبد به الرحمن^٣، و الماء الأجاج فيه هو الوهم الذي أطاع به الشيطان، و لا ينافي ما ذكر من أن الأنبياء و الأولياء طينتهم هي الأول من الطين، و أن الطين الثاني طينة الفراعنة و الكافرين من نوع الإنسان؛ فإن منشأ ذلك الغلبة و الطغيان.

و ليعلم أيضاً أن العوالم سبعة؛ الطبع و النفس و القلب و العقل و الروح و الخفي و الأخرى؛ و الأخيران لاندكاك جبل الأنانية فيهما ليسا بعالم الأنانية، بل عالم الأنانية هو الخمسة الأول.

و هذه الخمسة باعتبار ثلاثة:

[١]: عالم الجبروت و هو الروح و العقل.

[٢]: و عالم الملكوت و هو النفس و القلب.

[٣]: و عالم الناسوت و هو الطبع.

١. اقتباس من كريمة الفرقان، ٥٣ «هذا عذب فرات و هذا ملح أجاج».

٢. م: عجين.

٣. إشارة إلى حديث: «العقل ما عبد به الرحمن» ← «أصول الكافي»، ج ١، ص ١١.

و باعتبار اثنان، [١]: الروحاني و هو الأولان [٢]: و الجسماني و هو البواقي؛ و
بعبارة أخرى الباطن و الظاهر.

و اذا عرفت هذا فنقول: معنى تولد - ﷺ - : «هل رأيت رجلاً» هل شاهدت
مشاهدة إشرافية عيانية شخصاً كاملاً، حاصلًا له كل الكمالات، و ثابتاً له جميع النعوت و
الصفات؛ و المراد به خاتم الأنبياء عليه و آله آلاف تحية [الف - ٢] و ثناء.

من آدمي به كمال نديم و نشيدم اگر گلی به حقیقت عجبین آب حیاتی

و يحتمل أن يكون المراد نفسه الشريفة، بناءً على اتحاد السائل و المسئول
عنه، و تكون الكلام بيان حال النفس بالتفكر فيها؛ لأنها مرقاة معرفة الرب على
وجهه، كما وقع في الحديث: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»^١.

و في بعض نسخ الحديث: «هل رأيت في الدنيا رجلاً» و قد عرفت أن
الرجولية لا ينافي التعلق بالدنيا اذا كانت العلاقة مضمحلة مغلوبة «فقال: نعم»^٢، و
في النسخة الأخرى: «هل رأيت رجلاً».

«والى الآن أسأل عنه» و المراد بالسؤال استفادة أنوار العلوم و الاستضاءه
بلمعات مشكاة الحكمة التي فيها مصباح النبوة. و عدم ذكر بدو السؤال يشعر
بعدم بدو له، و هو كذلك كما لا يخفى على الزكي العارف.

و على الاحتمال الثاني في «الرجل»، يكون المراد بالسؤال، التفحص و
التجسس عن حاله دُناً و علواً و مبداءً و معاداً، كما يشعر به قوله: «فقلت له: مَنْ
أنت؟ فقال أنا الطين» يعني به القسم الأول من الطين، بناءً على كون اللام للعهد، و
يحتمل أن تكون للحقيقة باعتبار تحققها في ضمن هذا الفرد أو في ضمن جميع
الأفراد، بناءً على رجوليته و كونه كاملاً.

١. راجع: شرح نهج البلاغة لأبي الحديد: ج ٢٠، ص ٢٩٢.

٢. كذا.

ز آب و گل چنین صورت که دیده

تعالی خالق انسان من طین

«فقلت له: من أين؟ فقال: من الطين» [ب-۲] أي سألتُ عنه بِمَ خلقت؟ فقال: خلقت من الطين. و المراد به الطين الأول، فكلمة «من» نشوية، داخله على المادّة و الصورة. و يحتمل أن يكون المراد الطين الحسّي، و في الكلام إشارة إلى الحركة الجوهرية، فلا تغفل!

«فقلت: إلى أين؟ فقال: إلى الطين» أي سألتُ عن مصيره و مرجعه و محشره، و هو الطين الذي خلق منه بوجه، و المرجع هورقليا الأفلاك الذي فيه الحياة الجسمانية و العقل القدسي.

و على تقدير أن يكون المراد منه الطين الحسّي يكون الكلام إشارة إلى قوله تعالى: ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ﴾.

«فقلت: أنا أنت» أي إذا كنت طيناً من الطين و إلى الطين، فأنا أنت، لأنّي طين من الطين إلى الطين؛ و على الاحتمال الثاني في الرجل المسئول عنه؛ هذا ابتداء في الترقّي، فلا تغفل!

«فقال: أنت أبوتراب» أي لك كدخدائية بيت الأرض فقط؛ و تربية الأنواع الكائنة فيها حسب، فكيف يكون أنت أنا؟

«حاشاك» الله! أي نزّهك الله عن الاتينية و المبائنة المستنبطة عن هذا القول المستلزمه للتحدّد و المحدودية.

«هذا من الدين في الدين»، أي كونك أبا تراب من وضع إلهي في الدين القويم و الصراط المستقيم، صراط عليٍّ حقّ نمسكه.

در روی زمین ابوتراب است علی

در کوی سپهر، آفتاب است علی

مجموعه فرد انتخاب است علی^۲

القصة زمن شنوکه اندر دو جهان

۱. طه، ۵۵.

۲. [الف - ۳].

هذا بحسب لبّ الشريعة، وأما بحسب قشرها فهو الإنسان المحسوس المشاهد،
و أما بحسب نورهما فهما واحد؛ كما قال النبي - ﷺ - «أنا و عليّ من نور واحد»^١.

نبي و ولي هر دو نسبت به هم دو تا و یکی چون زبان قلم

«أنا أنا، أنا أنا، أنا ذات الذوات» يعني ألا! لي الذاتية و الأصالة بالنسبة إلى
الذوات، و الأشياء ثابت^٢ له في عالم الأنانيّة، و هو العوالم الخمسة، فيكون روح
الأرواح و عقل العقول و قلب القلوب و نفس النفوس و طبع الطباع.

و في بعض النسخ وقع بعد ذكر «أنا» مرّتين كلمة واو العاطفة، فيكون إشارة
إلى رجوع العوالم الخمسة إلى الاثنين الروحانيّ و الجسمانيّ، و الباطن و الظاهر.
«في الذات أو^٣ للذات»، أي الذات الأحديّ القيوم. و كلمة «أو» للتقسيم، يعني
أنّ الذاتية ثابتة له باعتبار كلا العلمين، الإجمالي و التفصيلي، فإنّه كما يكون بين
الموجودات العينية ترتّب عليّ و معلولي، و رئيسها العقل الأوّل الذي هو نور
النبيّ - ﷺ - و الكلّ حاضر بين يدَيّ قَيُومها و جاعلها الواجب بالذات بالحضور
الإشراقي. كذلك يكون بين صورها العلمية ترتّب سببيّ و مسببيّ، و صورة الصور
فيها الصورة العلمية النبويّة، و جميعها معلوم له تعالى بالعلم الإجماليّ الكماليّ
الذي هو عين الذات. و المقصود دفع توهم [ب - ٣] ثبوت استقلال الذاتية له.

و في بعض النسخ هكذا: «و الذات في الذات للذات» و اللام للملك، و العطف
للتفسير، و فائدته دفع توهم الشريك. هذا، و أما على الاحتمال الثاني في الرجل
المستول عنه فمعنى الفقرات الشريفة يظهر بالتأمل، فتأمّل و استقم كما أمرت^٤!

١. راجع: «عوالي اللثالي»، ج ٤، ص ١٢٤.

٢. هكذا يمكن أن يُقرأ.

٣. كذا، و لم يوافق نقله في أوّل الرسالة.

٤. إشارة إلى كريمة سورة هود، ١١٢: «فاستقم كما أمرت».

الشرح الثاني :



سبحان الله تقدّس وتعالى

ممّا اشتهر في الألسنة أنّه قد روي عن مولى العارفين، يعسوب الدين، أمير المؤمنين - عليه و على آله الأطيبين صلوات الله ربّ العالمين - أنه سُئل:

«هل رأيت في الدنيا رجلاً؟ فقال : رأيْتُ رجلاً و أنا إلى الآن أسأل عنه. فقلتُ: مَنْ أنت؟ فقال: أنا الطين. فقلت: من أين؟ فقال: من الطين. فقلت: إلى أين؟ فقال: إلى الطين. فقلت: مَنْ أنا؟ فقال: أنت أبو تراب. فقلت: أنا أنت؟! فقال: حاشاك ، حاشاك! هذا من الدين في الدين، إني أنا، و أنا أنا، أنا ذات الذوات و الذات في الذوات للذات، فقال: عرفت؟! فقلت: نعم. فقال: أمسك!»

باسمه سبحانه و تعالى

هذه الترجمة منّي مبنيّ على ضرب من الاحتمال^١.

١. و أمّا بيان حقيقة الحال فيقتضي مجال أوسع من مجال هذه الترجمة (منه).

ترجمة نورية

يجب أن يعلم أن المراد من «الرجل» في هذا الحديث هو الإنسان الكامل، بل البالغ إلى الغاية؛ وهو الحضرة الختمية، مجمع جوامع الكلمات الثمات^١، وكمال الكمالات، وتمام التمامات، بعد مرتبة كنه حضرة الذات الأحدية.

و المراد من «الطين» هو الأصل العنصري، والعنصر الأصلي الذي يرجع إليه كل شيء وابتدئ منه كل ظل وفيه. أو هو الأصل في العنصرية، وهذه الأرض و سائر قرنائها العنصرية في الأسطقسية فرد له ومظاهره، وهي بعينها أصوله وعناصره، وهو الماء الذي ينظر إليه «وجعلنا من الماء كل شيء حي»^٢ ويؤمى إليه «وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ»^٣ في وجهه، وهو الموجود المطلق في وجهه، والتعین الأول في وجهه، والرحمة الواسعة في وجهه، والشجرة الكلية في وجهه، والنفس الرحماني الأولي، والمشية، والكاف المستديرة على نفسها، والإرادة بوجه غير وجه كونه مشية، والكلمة التي انزجر لها العمق الأكبر^٤ الذي هو الإمكان، وهو الإبداع؛ والنور المحمدي، والحقيقة المحمدية، وحقيقة الحقائق، والولاية المطلقة، والأزلية الثانية، وصبح الأزل، والصنع الأول، وعالم «فأحببت»^٥ أن أعرف^٦، والمحببة الحقيقية، وهو فعل بنفسه وحركة بنفسها^٧، والاسم الذي استقر في ظله في وجهه، فلا يخرج منه إلا إليه، وهو المكنون المخزون عنده؛ إلى غير ذلك من الألقاب الكريمة.

و أكثر هذه الأسماء إنما هي له بحسب وجهه الوجودي و سرّه النوري؛ به يلي

١. إشارة إلى حديث: «أوتيت جوامع الكلم» - «المسند» لأحمد، ج ٢، ص ٢٥٠.

٢. الأنبياء، ٣٠.

٣. هود، ٧.

٤. إشارة إلى ما ورد في دعاء «السمات»: «وانزجر لها العمق الأكبر» - بحار الأنوار، ج ٩٠، ص ٩٨.

٥. إشارة إلى رواية «كنت كنزاً مخفياً...» - «اللؤلؤ المرصوع»، ص ٦١، وبحار الأنوار، ج ٨٧، ص ١٩٩ و ٣٤٤.

٦. أي تلك الجامعة [التي] هي نور الإبداع (منه).

٧. بوجودها، كذا.

ربّه، وأمّا بحسب عينه و تعيّنه و ماهيّته، فهو المعبر عنه بالروح الأعظم، و العقل الأول، و العرش الأعظم، و جانب الأيمن الأعلى من العرش بوجه، و آدم الأول في النور الشارق من صبح الأزل^١، و مشرق الأنوار، إلى غير ذلك^٢ و قس عليه حال فرعه و مظهره و عكسه و مرآته في العنصريّة بعكس ذلك على وجه لطيف! و أمّا «ابوتراب» فظاهر المراد منه ظاهر، و أمّا باطنه فهو الجوهر النوري الذي هو ربّ نوع التراب، و حقيقته النورية التي يعتني به بأنواعه و أصنافه و أشخاصه، و يدبّر أمره، و يتولّى تدبيره، و ينظم أحواله، و يصلح حاله ليلبغ كماله و يحسن ماله.

و أمّا «التراب» فبمعناه العامّي معروف، يعرف حاله بما أو مانا في حال أبيه، و أمّا بمعناه الخاصّ و هو العالم، فهو كلّ مادّة قابلة مجرّدة كانت أو ماديّة، و حاله يعرف بمقايسة حال أبيه.

و أمّا قوله: «هذا من الدين في الدين»، أي من البدعة و التشريع في دين الحقّ؛ و السّر فيه هو أنّه لما كان بناء السؤال الأول و جوابه على رعاية حال وجهه الذي به يلي نفسه - ﷺ - حيث قال: «مَنْ أَنَا» و أجيب بـ «أنت أبو تراب» و هو عينه - ﷺ - و ماهيّته وجهة أنانيته، لا على وجهه الذي يلي ربّه تعالى و هو الوجود؛ فأجاب عن الثاني حسب هذه الرعاية^٢ و ملاحظة حال الأنانيّة «حاشاك حاشاك» إلى آخره. ولكن لما كان السؤال منه - ﷺ - متضمناً لطلب الكشف عن حقيقة المرموز الذي ينظر إليه قوله: «أنا ذات الذوات و الذات في الذوات للذات» تدارك عنه ثانياً برجوعه [ب - ١] عن هذا المساق، كما ستكشف جلية الحال.

١. إشارة إلى حديث الحقيقة: «نور يشرق من صبح الأزل فيلوح على هياكل التوحيد» - روضات الجنات، ج ٣، ص ٥٣٧.

٢. و التقديس بالعقل الفعّال و بكدخدا عالم العنصريّات (منه).

٣. م: الرحمة، و في الهامش «الرعاية».

و أمّا على هذا المساق فقوله: «أنا أنا» إشارة إلى شأنه بحسب ما يلي النفس في المقام النفسي الكلّي.

و قوله: «و أنا أنا» فهو إشارة إلى شأنه بحسب ما يلي النفس في المقام النفسي الجزئي. وعند هذا فحان وقت الرجوع عن هذا المساق والكشف عن وجه ما يتضمّنه السؤال، فأشار إلى شأنه - بحسب ملاحظة وجهة الكبرى ورعاية وجهه الأيمن الأعلى الذي به يلي ربّه سبحانه وتعالى شأنه^١، الذي هو بعينه تلك الوجهة الكبرى - وقال: «أنا ذات الذوات» إلى آخره. ولما كان لهذا الوجه الأيمن الأعلى كـمقابله الأيسر الأسفل وجهان من الاعتبار، فأشار بقوله: «أنا ذات الذوات» إلى مقامه بحسب المرموز الذي يعبر عنه بالكثرة في الوحدة، وهو المرتبة الأولى من الفيض المقدّس، ويعبر عنها تارة بالقلم الأعلى، وتارة بغير ذلك، وهو بعد مرتبة كنه الذات الأحدية الحقّة علم^٢ إجمالي له تعالى لجميع الأشياء في عين كونه كشفاً تفصيلياً، كما أنّ علمه سبحانه في مرتبة الذات بجملته الأشياء كشف تفصيلي في عين الإجمال، ولا فرق بين العلمين إلّا بكون أحدهما كمالياً حقيقياً ذاتياً، والآخر فعلياً إضافياً غير كمالٍ له تعالى، وكلاهما عين الذات وإن كان الفعلي منهما زائدة على الذات بوجه ما. وكونه زائدة على الوجه المرموز لا ينافي العينية بوجه آخر. وأشار بقوله: «والذات في الذوات للذات» إلى مقامه بحسب المرموز الآخر الذي يعبر عنه في عرف العرفان بالوحدة في الكثرة، وفي لسان القرآن بـ «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ»^٣، وما ينظر إليه كقوله: «ما يكون من نجوى ثلاثة إلّا هو رابعهم»^٤.

١. قوله: «فقوله: أنا أنا» إلى آخره. هذا النحو من الترجمة بناؤه على كون صورة الخط هكذا: «أنا أنا و أنا أنا» بأن يقرأ «أنا أنا أنا أنا» و أمّا بناءً على احتمالات أخرى، فلكل احتمال وجه يناسبه (منه).

٢. في هامش النسخة: «من المطلب العالي» صحّ!!

٣. كذا.

٤. الحديد، ٤.

٥. المجادلة، ٧.

و غير ذلك، و هو علم تفصيلي فعلي له تعالى بجملة الأشياء بحسب مرتبة وجودها في الأعيان، و كشف حضوريّ بحسبه يحضر كلّ شيء بل كلّ ظلّ و فيء بوجوده الخارجي عنده سبحانه أزلاً و أبداً، بدون تجدد و تغيير و دثور و حدوث، مع تجدد وجود كلّ في الخارج و تصرّمه في العين، و هو أيضاً عين ذاته تعالى بوجه، و زائد بوجه آخر.

و أمّا قول «للذات» فالسرّ فيه كما أو مانا إنّما هو كون هذا الوجه الأيمن فعله و صنعته^١ تعالى و أمره و شأنه و مشيته و إرادته و قضاؤه و قدرته في عرف، بل تقديره و قضاؤه و إمضاؤه في عرف آخر. و ظاهر أنّ كلّ ذلك وصف له سبحانه و وصف نفسه به «سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ»^٢.

و ليعلم أنّ الذات هو الوجود الحقّ، و الوصف هو الوجود المطلق و هو الصنع الأول، و فعله المطلق و المخلوق المصنوع الذي مرتبته بعد مرتبة الصنع هو الوجود المقيد. و الصنع عين الصانع و المصنوع غيره، و الصنع واجب غني قديم، باقي بعين بقاء الصانع، دائم بدوامه من دون دثور و زوال و حدوث و تجدد و انصرام، موجود بعين وجوده، واحد بوحدته «وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ»^٣، و من ثمة قيل: «الواحد لا يصدر إلّا واحد» - و بسيط لا تركيب فيه أصلاً، و المصنوع ممكن محتاج حادث دائر زائل مركّب فإن غير باقي «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ»^٤ و المراد من «الوجه الباقي بعد فناء كلّ الأشياء»^٥ إنّما هو هذا الوجه الأيمن الأعلى، لا مجرد كنه الذات الأحديّة كما توهمه العامّة، و ردّ عليهم أثمتنا و سادتنا معادن العلم و الحكمة، عليهم صلوات الله تعالى و سلامه الأوفى. و السلام

١. دقيقة نورية، قوله تعالى: «كن» رمز من الصنع و قوله: «فيكون» رمز من المصنوع (منه).

٢. الأنعام، ١٠٠.

٣. القمر، ٥٠.

٤. م: ولا يبقى إلّا وجه.

٥. الرحمن، ٢٦.

٦. مستفاد من هذه الفقرة من دعاء أمير المؤمنين عليه السلام: «وبوجهك الباقي بعد فناء كلّ شيء» - بحار الأنوار.